

در یکی از جنگهای عباس میرزا با روسها که در سال ۱۲۴۲ هجری قمری واقع شد قشون روس یکی از تپه‌ها را سنگر بسته بودند عباس میرزا بختیاریان را پیش طلبید و گفت اینک سخت بشتاید و تپه را از روسها پس بگردید گفتند سواره‌ممن نیست اگر هم بخواهیم پیاده برویم باید اسبهای خود را بدست رفقای خود بسپاریم آنوقت عده ما نقصان میپذیرد شاهزاده چریک عراقی را دستور داد اسبهای آنها را نگاهداشتند و بختیاریان پیاده اطراف تپه را فرا گرفتند و رزمی سخت کرده روسها را عقب نشانیدند و به تپه صعود کرده آنها را متصرف شدند و پس از آنکه از کار آنجا فراغت یافتند پائین تپه را نگریسته نه از چریک عراقی خبری بود نه از اسبها و معلوم شد قشون عباس میرزای نایب‌السلطنه فرار کرده است.

در این وقت از طرف اردوی روسها یکنفر برسالت نزد حسن خان آمده که بی جهت خود را آزار ندهید عباس میرزا و قشونش فرار کرده‌اند اگر میخواهید جان سلامت برید باید تسلیم شوید بختیاریان که کار را دیگرگون دیدند ناچار دست از جنگ کشیده تسلیم شدند روسها آنها را باسیری بردند و پس از صلح میان دولت ایران و روس آنان را آزاد نموده و با وطن خود مراجعت نمودند.

الیاس خان مردی با ذوق و شاعر پرور نیز بود (جد اعلائی آقای حسین پثرمان بختیاری شاعر معاصر) بعلاوه چون بیشتر اوقات حیات خود را در اصفهان بسر برده بود معلومات زمان را کسب کرده از علوم متداوله زمان هم برخوردار بود سرحدی شاعر شیرین گفتار قهوه‌رخ چهارم حال معاصر و مداح او و خانواده‌اش بوده است و اغلب اوقات را در خدمت، این خانواده در پشتکوه بختیاری بسر میبرده مخصوصاً بیشتر ایام را با حسین خان برادر دیگر الیاس خان میگذرانیده است منظومه زیر راجع به مسافرت الیاس خان مذکور با حسین خان برادر او از اصفهان تا کاج که قریه‌ای است در پشتکوه بختیاری و محل سکونت الیاس خان بوده است سروده و ضمناً نقاط و محل‌های بین راه مانند پل و گردنه و رودخانه و کوه و دشت و قراء و غیره را نیز با طرز مخصوص در اشعار خود گنجانیده و در آخر نیز نتیجه فلسفی و اخلاقی از این منظومه بدست داده است. از این قرار:

سرو بالائی هوای کاج کرد  
 چون قدم زد بر پل زاینده رود  
 در فراقش ماند با حال خراب  
 از غمش پشت دوتا دارد هنوز  
 از قدوم آن گلستان امید  
 چون قدم زد او بسیر باغ وحش<sup>۲</sup>  
 کوه اشترجان بپا بوسش رسید  
 تنگ جوزان بر گرفتش تنگ تنگ  
 رخس استغنا از اینجا هم جهانند  
 از فراقش بسکه برپا ایستاد  
 مقدم آن فرخ فرخنده فر  
 مشده وصلش بگوش رخ رسید  
 همچو آه از سینه<sup>۳</sup> بالا رفت زود  
 گونه رخ از فراقش زرد<sup>۴</sup> شد  
 پس ز رخ منزل به قهوه<sup>۵</sup> رخ نمود  
 بر سر راه بلایا و محن  
 گفت باهن عارفی صاحب نظر  
 آنکه در چشمت نمیا مد بخواب  
 بوی یوسف را ز پیراهن مخواه  
 عقل و دین از عاشقان تاراج کرد  
 پل بیای او سر تسلیم سود  
 قامت خم گشته و چشم پر آب  
 وز فراقش چشمه ها دارد هنوز  
 شد پراز گل دامن بابا سعید<sup>۱</sup>  
 تازه شد از جلوه او داغ وحش  
 کاو<sup>۳</sup> پیسه بر سر راهش کشید  
 کاو پیسه از فراقش گشت سنگ  
 در قفایش چشم کاو پیسه ماند  
 عاقبت شد سنگ و برج ایستاد  
 بیت جان<sup>۴</sup> را داد سی جان دگر  
 رخ<sup>۵</sup> ز شادی سر بکیوان بر کشید  
 ز آن طرف از رخ جواشک آمد فرود  
 سینه اش تنگ و دلش پر درد شد  
 شادی بسیار ما را رخ نمود  
 همچو یعقوب اندر آن بیت الحزن  
 این حکایت را بطور مختصر  
 رخ نمود از کوه رخ چون آفتاب  
 روی یوسف را بین اینک چوماه

- ۱- بابا سعید نام کوه و معمیری است نزدیک اصفهان ۲- باغ وحش نام  
 قریه ای است ۳- کاو پیسه نام کوه و معمیری است در لنجان اصفهان ۴- بیت جان  
 نام قریه ای در لنجان ۵- رخ نام کوهی است بین چهار محال و لنجان ۶- قسمت مشرف  
 به لنجان کوه رخ معروف به سینه است ۷- قسمت مشرف به چهار محال کوه رخ  
 معروف به زردی است ۸- قهوه رخ نام قریه ای در چهار محال .

پیر کنعان این حکایت را شنید  
دیدن رویش چون افتاد اتفاق  
آن بلا داز مقدمش فرخنده شد  
بود از ما یوسف ما در کریز  
بوریا ئی ازیر پایش فرش شد  
از خراجی ۴ باج بگرفت و گذشت  
تنگه درکش ۴ درکش بیموده شد  
آفتابی بود با فر و شکوه  
چند روزی منزل اندر کاج داشت  
باز اسباب سفر را کرد ساز  
اصفهان را عالم لاهوت دان  
رخ چه باشد ذات پاک ذوالجلال  
کاوپیسه کاو نفس است ای پسر  
چیست دانی چشمه زاینده رود  
موج این دریا ندارد انتها  
گفتم از سر حقیقت اندکی

این سخن باشد ز سر سرمدی

لب بپند از گفتگو ای سرحدی

### جعفر قلی خان

حکومت و ریاست الیاس خان چندان دوام نیافت و پس از او بنا بر قاعده ایلپاتی

- ۱- بوریا ئی نام محلی است در نزدیکی قهفرخ
  - ۲- خراجی نام قریه ای در
  - ۳- جهان بین نام کوهی است مشرف بخراجی مذکور
  - ۴- تنگه درکش و رکش
- بین چهار محال و پشتکوه واقع است.

جعفر قلی خان پسر حبیب‌الله خان که در اینموقع رشید و بالغ شده بود بریاست ایل بر گزیده شد و برای تحکیم اساس حکومت خود و بدست آوردن این مقام مجبور بمبارزه شد و مدعیان او عبارت بودند اول طرفداران الیاس خان و اولاد او و دوم که خطرناکتر از همه بشمار می‌آمد هم اسم او جعفر قلی خان پسر اسدخان بختیاروند بود .

تنها حامی و پشتیبان جعفر قلی خان پسر حبیب‌الله خان برادر او کلبعلی خان بود بنابراین قوای طرفین آماده رزم شد و باید گفت که قوای جعفر قلی خان مذکور با قوای جعفر قلی خان بختیاروند بهیچوجه قابل مقایسه نبود با این وصف در اثر شجاعت بی نظیر کلبعلی خان و هواخواهان او پس از چندین جنگ بالاخره شکست بر جعفر قلی خان بختیاروند و متحدینش که عبارت از طوایف چهارلنگ و راکبی و غیره بودند افتاد و ریاست و حکومت هفت لنگ و بعضی از طوایف دیگر مختص جعفر قلی خان پسر حبیب‌الله خان شد .

ناگفته نماند کلبعلی خان علاوه بر رشادت و شجاعت فطری که داشت و جنبه عمومی او نیز در ایلات بختیاری خیلی زیادتر از برادرش جعفر قلی خان بود ولی چون علاقه زیادی باین برادر داشت بریاست و حکومت او تن در داده و شخصاً نیز حامی و پشتیبان او گردیده بود . جعفر قلی خان مردی بسیار ساده و بی آرایش بود برای اثبات این موضوع یعنی سادگی و پاکدلی و همچنین محبت کلبعلی خان نسبت باو داستان ذیل شاهد صادقی است .

کلبعلی خان دختری داشت بنام ستاره بسیار زیبا و خوش صورت و بدین مناسبت بستاره زلف مخملی معروف شده بود جعفر قلی خان بختیاروند که در بالا شرحش گذشت و مردی شرابخوار و عیاش بود از دیر زمانی عاشق دلباخته این دختر شده بود و آنچه خواستگاری از او میکرد موافقت نمیکردند ولی بالاخره برای آنکه اختلافات ایلی هم تا حدی رفع شود ناچار شدند او را بعقد جعفر قلی خان مذکور در آورند

شعرای بختیاری باز در این زمینه اشعاری سروده و این دختر زیبا را وصف کرده اند که يك بيت آن که در خاطر م بود ذیلا نقل میشود .

ستاره زلف مخملی پستون اناری      چی خودت پیدا نداد به بختیاری  
 واما اصل قضیه ازاین قرار است :

آنچه جعفرقلی خان بختیاروند بخواستگاری ستاره دختر کلبعلی خان میفرستاد زیر بار نمیرفتند تا اینکه بطوریکه در بالا هم نوشته شد جنگ بین او و پدیر و عموی ستاره شروع شد و معروف است که ستاره نیز در آن جنگ شرکت داشته و بنفع خانواده پدری خود همکاری میکرده و برای آنها سرب آب مینموده و گلوله میریخته است و با اینکه مدتها هم از جریان جنگ گذشته و صلح برقرار گردیده بوده است باز هم حاضر نمیشده که بعقد جعفرقلیخان بختیاروند درآید . روزی جعفرقلیخان بختیاروند شخصی را نزد جعفرقلی خان عموی ستاره فرستاد و او را بدز معروف یعنی محل مسکونی خود که همان دز اسدخان باشد دعوت نمود یاران و اتباع جعفرقلیخان مخصوصاً برادرش کلبعلی خان از رفتن او بدز ممانعت کردند و بیش از همه پیرمردی از طایفه بابا احمدی که آنجا بود اصراری داشت که نرود و خود را با پای خود بخطر نیاندازد ولی جعفرقلی خان که مردی ساده و با اصطلاح بی شیله پیله بود باین حرفها ترتیب اثر نداد و بآن پیرمرد بابا احمدی قول داد که زود مراجعت کند و شاهی که تهیه شده است با هم صرف نمایند و پس از آن بطرف دز کذائی که با اقامتگاه آنها فاصله چندانی نداشت روانه شد .

قبلا این راهم باید گفت که جعفرقلی خان بختیاروند با جعفرقلی خان عموی ستاره گذشته از روابط ایلداتی قرابت سببی دیگری هم داشت باین شرح :

موقعی که حبیب اله خان پدر جعفرقلی خان در طهران بطوریکه داستانش قبلا گذشت بعنوان گروگان زندگی میکرد اسدخان بختیاروند پدر جعفرقلی خان مورد بحث هم باعلی صالح خان بختیاروند در تهران تحت نظر بودند روزی که دختران علی صالح خان بنام شاههیجان و ماهیجان برای تماشای تعزیه به تکیه دولت رفته بودند فتحعلی شاه در آنجا شاههیجان را از زیر چادر سیاهی که سرداشت می بیند و طالب او میشود پس از

۱ - اسدخان ارطایفه علاءالدین و نند بود و علی صالح خان از طائفه عالی جمالی و هردو از ایل بختیاروند بودند .

آنکه از هویت آندختر جو یا میگردد از او خواستگاری میکند ولی پدرش نمیدهد و بهمین مناسبت او را که نامش شاه‌یجان بوده است شاه‌پسند نام نهاده‌اند و برای بهانه اظهار نمودند که معقوده جعفرقلی‌خان پسر حبیب‌اله‌خان است و روی همین اصل هم فوری‌دختر را در تهران بعقد جعفرقلی‌خان در می‌آورند و حسنقلی‌خان ایلخانی و امامقلی‌خان حاجی ایلخانی نیز که بعداً شرح حال آنها خواهد آمد نتیجه همین ازدواج بودند که هر دو نیز در تهران متولد شده‌اند بنابراین جعفرقلی‌خان پسر حبیب‌اله‌خان داماد ایل‌بختیاروند بود و بی‌بی‌شاه‌پسند عیال او نیز یکی از زنان بنام بختیاری بوده است که در رساندن پسر خود بمقام ایلخانی‌گری بختیاری نقش مهمی را بازی کرده است.

بهر حال جعفرقلی‌خان بختیاروند نقشه خوبی کشیده بود چون میدانست کلبعلی‌خان علاقه زیادی به برادرش دارد و وجود جعفرقلی‌خان را که باین حیل به محل خود کشانیده بود مغتنم شمرد و بکلبعلی‌خان پیغام داد که اگر به برادرت علاقه‌مندی باید هر چه زودتر عقدنامه ستاره‌دخترت را برای من بفرستی و گرنه او را تا عمر دارد در دز نگاه خواهم داشت.

کلبعلی‌خان که منتظر چنین پیغامی بود و از طرفی هم با هیچ قوه و قدرتی نمیتوانست بآن دز مستحکم دست یابد و برادر رانجات دهد تا چارشد بتقاضای او تن در دهد و دختر خود را بعقد او در آورد. همینکه جعفرقلی‌خان بعلمت موافقت کلبعلی‌خان آزاد شد و پیش برادر برگشت و چشمش بآن پیرمرد بابا احمدی افتاد خنده‌ای کرد و گفت دیدی شام را تنها خوردی و منتظر نشدی تا من برگردم پیرمرد در جواب گفت ای خان بخدا تا تو دارای این عقل و باین سادگی هستی قول میدهم از این شام‌ها زیاد بخورم.

خلاصه جعفرقلی‌خان پسر حبیب‌اله‌خان مردی خداشناس و پرهیزگار و بسیار ساده و صاف بود در صورتیکه هم اسم او جعفرقلی‌خان پسر اسدخان درست نقطه مقابل او بود یعنی آئین درستی نداشت و بسکه شرابخواری میکرد مشهور بجعفرقلی‌خان شرابی شده بود و بالاخر هم همین جعفرقلی‌خان شرابی جعفرقلی‌خان پسر حبیب‌اله‌خان را در

جنگی که بین آنها در سال ۱۲۵۲ هجری قمری واقع شد در محلی معروف به دو رگه<sup>۱</sup> منار (در میان کوه بختیاری) در حالیکه بنمازا ایستاده بود بقتل رسانید<sup>۲</sup>

از جعفر قلی خان مقتول چهار پسر باقی ماند با سامی حسینقلی خان . امامقلی خان ، رضاقلی خان و مصطفی قلی خان که پس از مرگ پدر این چهار پسر کوچک بودند و حسین قلی خان که پسر بزرگتر بود فقط پانزده سال داشت<sup>۳</sup> . بنابراین طبق معمول خانواده و رسوم ایلیاتی کلبعلی خان برادر جعفر قلی خان پس از او زمام امور طوایف دور کی را در دست گرفت .

### کلبعلی خان

پس از یکسال که از قتل جعفر قلی خان گذشت تمام ایلات هفت لنگ و چهار لنگ حتی الوار بروجرد لرستان بکمک فرزندان فرج‌اله خان یعنی الیاس خان سابق‌الذکر و برادرانش اجتماع کرده بقلع و قمع کلبعلی خان و اتباعش کمر بستند یعنی جعفر قلی خان بختیاروند دشمن دیرینه آنها که خیال سروری و ریاست را داشت کلیه ایلات مذکور را علیه کلبعلی خان شورانید و در سال ۱۲۵۳ هجری قمری با نه هزار نفر از افراد ایلات مختلفه بطرف قلعه چوغاخور واقع در چهار محال محل حکمرانی کلبعلی خان یورش آورد .

کلبعلی خان که سخت غافلگیر شده بود و در این موقع بیش از یکصد نفر جمعیت پیش او نبودند در قلعه چوغاخور متحصن شد تا هشت روز این عده قلیل با نه هزار نفر روزی دو مرتبه صبح و عصر جنگ می‌کردند تا اینکه روز هشتم این صد نفر سوار جنگی دل‌بدریا

۱ - دورگه - رگه یارگه در اینجا ب معنی راه است و منار نام کوهی است در بختیاری بنا بر این دورگه منار ب معنی دو راه کوه منار است که یک راه پیاده رو و دیگری مال رو بوده است  
۲ - قبر یا آرامگاه جعفر قلی خان و پدرش حبیب‌اله خان در محلی معروف به امامزاده حمزه علی واقع در چهار محال می باشد .

۳ - بنا بر این حسینقلی خان ایلیخانی در سال ۱۲۳۷ هجری قمری متولد شده و در سال ۱۲۹۹ که در اصفهان بقتل رسیده ۶۲ سال داشته است .

زدند و دادمردی دادند و از قلعه خارج شده به قشون طرف شکست سختی وارد نمودند بطوریکه همه متواری وعده کثیری نیز از افراد زنده ورؤسای آنان منجمله حسین خان برادر الیاس خان ودلاور معروف را کی موسوم به آناد علی در میدان نبرد کشته شدند و چنانکه دیدیم یکسال بیشتر از واقعه قتل جعفرقلی خان پسر حبیباله خان نگذشته بود که طبیعت قاتل وهم اسم او را مغلوب و برای همیشه از میدان مبارزه خارج ساخت.

این جنگ عجیب و قوای بی تناسب که بجنگ نه هزار معروف است باین ترتیب بنفع کلبعلی خان پایان یافت و بعد از همین جنگ بود که دیگر بدون معارض بریاست بیشتر طوایف هفت لنگ برگریده شد.

علی داد خدر سرخ نیز که بعداً رستم زمان خودش و شرح آن خواهد آمد در این جنگ شرکت داشت و با وجودیکه در این موقع خیلی جوان بود جزو صد نفر سواران کلبعلی خان رشادتهای فوق العاده ای از خود بروز داد که مورد توجه کامل او قرار گرفت و چیزی نگذشت که دختر خود را که او هم در زیبایی دست کمی از ستاره خواهر خود نداشت بیاس خدمات و رشادتهائی که روز بروز از او سر میزد بوی داد و او را از بستگان خاص خود نمود.

### محمد تقی خان چهارلنگ و لیارد انگلیسی

در زمانی که کلبعلی خان و پسرش ابدال خان در قسمتی از هفت لنگ بختیاری حکومت داشتند و جعفرقلی خان بختیاروند نیز در قسمتی از خاک بختیاری ترکتازی میکرد محمد تقی خان نامی در چهارلنگ بختیاری ظهور نمود که شهرت و اقتدار او در نواحی چهارلنگ و گرمسیرات و حتی قسمت مهمی از خاک بختیاری و خوزستان اسم و آوازه دیگران را بکلی تحت الشعاع قرار داده بود و چون مردی سیاس و در قلمرو حکومتی خود بسیار بانفوذ شده بود دولت مرکزی نیز از قدرت روز افزون وصیت شهرت او سخت متوحش شده چندین بار دستور سرکوبی و دستگیری او را بحکام لرستان و خوزستان صادر کرده بود ولی توفیقی در این راه پیدا نمیکرد.



محمد تقی خان رفته رفته دایره نفوذ و تسلط خود را تا نواحی خلیج فارس توسعه داده با سران عشایر عرب و ایلات و طوایف لرستان و همچنین خوانین محلی کوهگلویه و منفذین بهبهان و راهرمز نیز بندوبست‌های سیاسی برقرار کرده بود<sup>۱</sup> و در آن اواخر چنانچه بدست منوچهر خان معتمدالدوله حکمران مقتدر وقت گرفتار و اسیر نشده بود در نظر داشت که راه تجارت و دادوستد را با کمپانی‌های خارج نیز باز کند طرق و شوارع تجاری را در سر تا سر ناحیه جنوبی ایران دایر نماید و مخصوصاً چون در همان موقع یک نفر سیاح انگلیسی بنام لیارد که ظاهراً بعنوان سیاحت وارد خاک بختیاری شده بود و باطناً مقاصد سیاسی و نقشه برداری از مناطق ایران بخصوص نواحی نفت خیز خوزستان را داشت و بیشتر اوقات خود را در قلعه تل محل و مسکن شخصی محمد تقی خان بسر میبرد و با کمک و نفوذ او توانسته بود قسمت عمده خاک بختیاری حتی خوزستان را سیاحت و نقشه برداری نماید. این شخص که علی الظاهر سیاح ولی باطناً یکی از مأمورین مهم انگلستان بود بانقشه وسیع سیاسی و تجاری محمد تقی خان موافق بلکه مشوق او بود و موجبات ارتباط او را با مقامات تجاری خارجی بیشتر فراهم میداشت و تعجب در این است که در اغلب جنگ‌های نیز در اردوی محمد تقی خان حضور داشته است ناگفته نماند که در همین تاریخ جنگ ایران و هرات نیز آغاز شده بوده است.

در هر صورت محمد تقی خان چهارلنگ در زمان خود مرد مقتدری بود که شرح حال او را انگلیسی مذکور کاملاً برشته تحریر در آورده است و تاریخ مفصل زندگانی او را بزبان انگلیسی نوشته و ضمن شرح حال مسافرت خود بایران جاپ و منتشر کرده است مرحوم حاج علیقی خان سردار اسعد قسمتی از آنرا که بدستور او ترجمه شده در تاریخ بختیاری گنجانیده است چنانکه خوانندگان مایل باشند میتوانند بتاریخ مذکور مراجعه نمایند اینک نگارنده مختصراً شرح حال و چگونگی گرفتاری

۱ - از منفذین بهبهان در آن زمان میرزا قوام‌الدین معروف به میرزا قوما بوده است در لرستان هم شخصی بنام توشمال خان مشهور بوده و در ایلات عرب هم شیخ سامر نفوذی داشته در کوهگلویه نیز خلیل خان نامی وجود داشته که تماماً تحت اوامر محمد تقی خان چهارلنگ در آمده بوده اند.

محمد تقی خان را بدست منوچهر خان معتمدالدوله در این تاریخ یادداشت مینمایم. لیارد انگلیسی در سال ۱۲۵۲ هجری قمری بایران وارد میشود و با اجازه محمد شاه قاجار از تهران باصفهان و از آنجا، با راهنمایی منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان و مضافات بخاک بختیاری ورود مینماید و همانطور که فوقاً نوشته شده است یکسره نزد محمد تقی خان چهارلنگ میرود و با کمک اوسالها به سیر و سیاحت در خاک بختیاری میپردازد.

در سال ۱۲۵۸ ایامی که هنوز لیارد در حضور محمد تقی خان بوده است از طهران به منوچهر خان معتمدالدوله که اصلاً گرجی و حکومت اصفهان و خوزستان و بختیاری با و محول بوده است حکم میشود که بخاک بختیاری قشون کشی کند و محمد تقی خان چهارلنگ را دستگیر و مغلولاً بطهران روانه نماید. معتمدالدوله بدون این که قصد خود را از اردو کشی بطرف گرمسیر بختیاری یعنی محلی که محمد تقی خان سکونت داشته بکسی ابراز نماید بنام رفتن بشوستر و سر کشی بمناطق تحت حکومت خود با سپاه و توپ و توپخانه از اصفهان حرکت مینماید.

چون عبور توپهای سنگین از زرد کوه بختیاری به طرف دشت مال امیر و قلعه تل خالی از اشکال نبوده کلبعلی خان سابق الذکر کمکهای لازمه را نمود و در عبور سپاهیان و مخصوصاً توپخانه معتمدالدوله از زرد کوه بقدری جدیت و کوشش کرد که رضایت خاطر والی کاملاً فراهم گردید.

باری معتمدالدوله با کمک کلبعلی خان از زرد کوه بختیاری عبور کرد و پس از طی مسافتی به قلعه تل محل حکمرانی و سکونت محمد تقی خان رسید و در حوالی آن توقف نمود ابتدا چون محمد تقی خان از قصد والی اطلاعی نداشت ملاقات دوستانه انجام شد و بی نهایت مورد عنایت والی نیز قرار گرفت و پس از آن معتمدالدوله بقصد شوستر حرکت نمود و قرار گذاشت که پس از ده روز محمد تقی خان هم به شوستر رفته حضور او مشرف گردد ولی معتمدالدوله برادران او علی نقی خان و لطفعلی خان را همراه خود بشوستر برد.

محمد تقی خان چون مردی باهوش و ذکاوت بود و از قیافه معتمدالدوله و قوای مجهز او پی بمقاصد او برده بود در روز مقرراز رفتن به شوشتر خودداری کرد و با وجودیکه والی برادرانش را هم با وعده و وعید بسیار پیش او فرستاد باز حاضر بر رفتن نشد مدتی از این جریان گذشت معتمدالدوله سیاست و تدبیر متوسل شد و بالاخره توانست با چرب زبانی و لطایف الحیل پسر او حسینقلی خان را هم پیش خود ببرد و برای عملیات بعدی او را بعنوان گروگان در دست داشته باشد این بود که بمجرد بچنگ آوردن پسر او که جوانی رشید و آراسته و از طرفی هم مورد علاقه محمد تقی خان و مادرش خاتون جان خاتون بود قشونی در حدود پانزده هزار نفر بطرف قلعه تل روانه نمود. محمد تقی خان چون نمیخواست با قوای دولتی روبرو شود و سابقه خود را بمنظور خیالاتی که در سر داشت با این ترتیب خراب نماید ناچار اهل و عیال خود را برداشته بطرف رامهرمز حرکت نمود معتمدالدوله با اردوی مجهز او را تعقیب کرد و محمد تقی خان پس از چنگ و گریز مختصری چون اتباعش در نتیجه تدبیرات معتمدالدوله یکی پس از دیگری از دور او پراکنده شدند ناچار بطرف فلاحیه فرار نمود و با اهل و عیال خود بخانه شیخ کعب که از دوستان قدیمش بود پناهنده شد.

معتمدالدوله باز دست از تعاقب او برنداشت و بفلاحیه اردو کشید و سلیمانخان ارمنی ملقب به سهام الدوله نایب الحکومه خود را نزد شیخ سامر رئیس طایفه کعب فرستاد و پناهندگان را از شیخ مذکور مطالبه کرد ولی پس از مذاکرات زیاد قرار بر این گذاشته شد که معتمدالدوله علی نقی خان و شفیع خان برادران محمد تقی خان را نزد شیخ بگذارد و شیخ هم بنا بر قولیکه از والی درباره محمد تقی خان گرفته بود او را با خود بشوشتر نزد معتمدالدوله برد و با این قرارداد علی الظاهر صلح و صفا بین دو قوا برقرار شد و معتمدالدوله بسمت شوشتر معاودت کرد و چندی بعد از رفتن والی شیخ سامر نیز با اتفاق محمد تقی خان بشوشتر رفت و همینکه محمد تقی خان را تحویل داد مراجعت نمود.

از آنجائیکه معتمدالدوله مردی سختگیر بود بقول وقراری که باشیخ سامر در خصوص حسن سلوک با محمد تقی خان داده بود عمل نکرد و با او بنای بد حرفی و

سوء سلوک را گذارد و در چادری نزدیک خود اورا زندانی کرد .

خبر سوء رفتار والی با محمد تقی خان چون به برادرانش رسید تصمیم گرفتند هر طوری هست برادر را از چنگ معتمدالدوله نجات دهند و شبی از شبها با عده‌ای سوار بختیاری و عرب بارودی معتمدالدوله و چادرهای اوشبیخون زدند ولی چون جای محمد تقی خان را همان شبانه تغییر داده بودند موفق باستخلاص او نشدند حتی شفیع خان هم در این جنگ کشته شد و عجب در این است که لیارد انگلیسی سابق الذکر هم در این شبیخون همراه کسان محمد تقی خان بوده است .

معتمدالدوله چند روز بعد از این واقعه محمد تقی خان را مغلولاً با اهل و عیال بطهران فرستاد و او را در نیاوران تحویل حاج علی خان حاجب الدوله دادند و روزی دو تومان و هفت قران هم برای مخارج او و اهل و عیالش مقرر تعیین کردند .

محمد تقی خان پنج سال تمام یعنی از سال ۱۲۶۰ الی ۱۲۶۴ هجری قمری که آخرین سال سلطنت محمد شاه بود در تهران تحت نظر بود تا اینکه ناصرالدین شاه به تخت سلطنت نشست و شاید اگر گزارش مجدد معتمدالدوله بطهران نرسیده بود او را آزاد می‌کردند ولی مصادف با همان اوقات معتمدالدوله گزارشی به طهران فرستاد مبنی بر اینکه اغتشاشات بختیاری بستگی بوجود محمد تقی خان دارد و تا او در طهران زنده است اوضاع بختیاری مغشوش تر خواهد شد این بود که اولیای امور او را با برادرش علی نقی خان به تبریز تبعید نمودند .

دو سال هم در تبریز بودند و بعد دوباره آنها را بطهران عودت دادند علی نقی خان را مرخص کردند که اهل و عیال محمد تقی خان را برداشته به بختیاری ببرد ولی محمد تقی خان همچنان در حبس بود تا سال ۱۲۷۰ هجری قمری همانجا دارفانی را وداع نمود و با این ترتیب غائله محمد تقی خان چهارلنگ برای همیشه خاموش گردید و بعد از فوت او علیرضا خان برادر دیگرش که در بختیاری و در این زمان بحد بلوغ رسیده بود بعداً از طرف حسینقلی خان ابلخانی مسئول طایفه چهارلنگ شد تا اینکه او هم در سال ۱۲۹۵ هجری فوت کرد و پسر او میرزا آقاخان جانشین پدر گردید .

محمد تقی خان نواده رشیدخان برادر علیمردانخان سابق الذکر است که پس از نادرشاه چندسالی زمام سلطنت را در دست گرفته بود و رویمرفته مردلایق و کاردانی بود علاوه بر اینکه افکاری بلند در راه ترقی و پیشرفت بختیاری داشت در خصوص خوزستان نیز بطور کلی نقشه‌های عمرانی سودمندی در سر میپورراندیستر راولن سن که این شخص هم یکی از سیاحان و مأمورین سیاسی دولت انگلیس بود و در همان زمان که مستر لیارد در بختیاری بود او هم در آن منطقه رفت و آمد داشته و با محمد تقی خان نیز ملاقات کرده بوده است در یادداشت‌های خود چنین مینویسد :

« محمد تقی خان مردی است شجاع و با فراست و زرنگ علاوه بر اینکه خیال دارد ایلات بختیاری را که دائم در حرکتند در دهات سکنی دهد و آنها را بزندگی زراعتی آشنا سازد میل دارد که مابین ولایت خود و هندوستان تجارت دایر نماید »

### حسینقلی خان ایلیخان کل بختیاری

برگردیم سر مطلب : در خلاصه که محمد تقی خان چهارلنگ دوران جنگ و گریز را با معتمدالدوله میگذرانید کلبعلی خان که خدمات شایان توجهی بمنوچهر خان معتمدالدوله در راه دستگیری محمد تقی خان و عبور سپاهیان او از زردکوه بختیاری نموده بود در قسمت عمده‌ای از خاک بختیاری حکومت داشت و چندسالی از ریاست او و پسرش ابدال خان نگذشته بود که پسران جعفرقلیخان برادرش پا بر شد گذاشته بودند و زمزمه احقاق حق مینمودند ولی کلبعلی خان با آنهمه مهر و علاقه‌ای که به جعفرقلیخان برادر مقتول خود داشت برادرزادگان را چندان طرف میل قرار نمیداد و حتی بوضع زندگی آنها هم که تحت سرپرستی او قرار داشتند توجهی نمیکرد زیرا از یکطرف لذت ریاست و حکومت و از طرف دیگر سعادت و آتیه پسرش ابدال خان او را در موقعیتی قرار داده بود که آنهمه علاقه برادر را در مورد فرزندان ناپسندیده بگیرد گذشته از اینها خیلی هم خسیس و ممسک بود و داستانی در اینمورد بر سر زبانهاست که علاوه بر جنبه شوخی و لطافت دلیل قاطعی بر خست طبع او تواند بود باینقرار :

حاج محمد رضا خان ریاحی چالشتری (چالشتر قریبه‌ای است در سه کیلومتری شهر کرد چهار محال) در آن موقع که کلبعلی خان تازم در پشتکوه بختیاری نفوذی پیدا کرده بود حکومت چهار محال را داشت که در واقع بیشتر دهات آنهم متعلق بخود او بوده و یکی از متمولین و ملاکین بنام عصر خود بشمار می‌آمد و روی اصل تمول و قدرتی که داشت دشمن سرسخت بختیاریان بود و نمیکذاشت بهیچ عنوان از پشتکوه بختیاری بچهار محال قدم بگذارند و در دهات شخصی اورخنه نمایند ولی با کلبعلی خان که شخصیتی داشت و در همسایگی او لوای قدرت را برابر افراشته بود ناچار طرح دوستی انداخت و با او باب مباحثات و رفت و آمد را باز نمود.

گویند موقعی که در اردل<sup>۱</sup> بملاقات کلبعلی خان رفته بوده است کلبعلی خان از او تقاضای یک قلاده سگ شکاری کرد ولی حاج محمد رضا خان پس از آنکه بمحل خود چالشتر مراجعت نمود یک قلاده سگ گله‌داری برای او فرستاد و چون از حاج محمد رضا خان گله کرده بود که چرا بجای تازی سگ گله‌داری فرستاده است در جواب چنین نوشت:

دوست عزیزم چندان ناراحت نباشید زیرا با آن وضع آشپزخانه‌ای که در خانه‌ما دیدم دیری نخواهد گذشت که این سگ از تازی هم تازی تر خواهد شد. باری در نتیجه این خصلت و محدودیت‌های دیگری که کلبعلی خان نسبت به پسران جعفر قلیخان یعنی برادرزادگان خود مرعی میداشت آنها بهم نزدیکتر شدند و اتحادی بین خود بوجود آوردند که چنانکه بعداً خواهیم دید کلبعلی خان و پسرش را از میان برداشتند و خود بجای عم و عموزاده بریاست ایل بختیاری نائل گردیدند.

گرچه در بدو امر این عمل کارآسانی بنظر نمی‌آمد و خیلی هم دشوار مینمود ولی از آنجائیکه این سه برادر دارای فکری واحد و هدفی معین بودند بعلاوه خداهم با آنها یار بود توفیق کاملی در این راه پیدا کردند از طرفی هم باید دانست که کلبعلی خان شخصاً مردی

عاقل و با کفایت بود و دولت هم نظر باینکه این شخص در قلع و قمع محمد تقی خان چهارلنگ جانفشانیهای زیاد و کمکهای مؤثری کرده و بامنوچهر خان معتمدالدوله که مأموریت از بین بردن محمد تقی خان مذکور را بعهدہ داشت همکاری قابل ملاحظه‌ای نموده بود کاملاً موافقت داشت و مخصوصاً بی‌اندازه طرف توجه و علاقه شخص معتمدالدوله هم قرار گرفته بود .

از همه مهمتر وجود دلآوری مانند آعلی داد خدر سرخ در دستگاه او بود که گذشته از اینکه این شخص داماد او بود از لحاظ جنگجویی و شجاعت نیز داستان رستم دستان را در خاطره‌ها زنده نموده بود خلاصه با این وصف حسینقلی خان پسر بزرگ جعفر قلیخان با کمک برادران و عده معدودی از طرفداران خود که بیشتر از طایفه احمد خسروی و بزرگان این قوم بودند در مقابل کلبعلی خان عم خود قدمردانگی را برافراشت و بمقابلہ پرداخت .

حسینقلی خان و برادرانش که پس از کشته شدن پدرشان کوچک بودند و سالها در خانه عم خود زندگی ساده و حقیرانه‌ای را میگذرانیدند عاقبت حقارت و آزار و مذلت و سختی آنها را بجان رسانده بود کم کم بسن بلوغ و تشخیص هم رسیده بودند و چون تحمل این وضعیت برای آنها غیر مقدور شده بود در مقام اعتراض برآمدند مخصوصاً حسینقلی خان که بزرگتر از همه و در این موقع جوانی شایسته شده بود حس کرد که این زندگانی آنها در خانه عمو با این وضع قابل دوام نمیباشد گذشته از آن طعنه‌ها و حقارت‌هایی که از عموزاده خود ابدال خان میدید، بیشتر روح حساس و بلند پرواز او را رنج میداد و با خود میگفت پدر ما کشته شد ریاست ایل را عمو بعهدہ گرفت و اسماً تحت سرپرستی او قرار گرفتیم و چون نمیخواهد زنده بمانیم و روزی مدعی او و پسرش بشویم مسلماً چشم دیدن ما را ندارد پس جز بیچارگی دیدن و سختی کشیدن در محیط خانوادگی عمو نتیجه دیگری برای ما مترتب نیست باید فکری کرد .

اینها بود افکاری که در مخیله حسینقلی خان خطور میکرد و بالاخره موجب شد که قدمردانگی را علم نماید و باعموی خود از درستیزگی و احقاق حق برآید .

از حق نباید گذشت گرچه حسینقلی خان شخصاً جوانی بسیار لایق و کاردان و عاقل و مال اندیش بود ولی یکنفر از بستگان قدیمی پدرش که موسوم به ملاعالی و از طایفه احمد خسروی بود در این راه خیلی باو کمک نمود و بیشتر باعث پیشرفت حسینقلی خان و برادرانش همین شخص شد که یکپخته به حمایت و پشتیبانی آنها قیام کرد و بخاطر آنها در مقابل کلبعلی خان و پسرش ایستادگی نمود.

چندی بدین منوال گذشت زد و خوردهای کوچکی هم بین کلبعلی خان و برادرزادگان اتفاق افتاد ولی چون حسینقلی خان مردی عاقل و عاقبت اندیش بود نمیخواست با اصطلاح بی گذار بآب بزند و موضوعی که بیشتر او را ناراحت میکرد این بود که چون کلبعلی خان مورد لطف و محبت منوچهر خان معتمدالدوله بود و در این موقع هم که برای از بین بردن محمدتقی خان چهارلنگ و دستگیری اووالی بالاستقلال کلیه نواحی جنوب غربی یعنی کردستان و خوزستان و بختیاری شده بود بالطبع مخالفت با کلبعلی خان که نماینده و طرف توجه او در بختیاری بود مخالفت با دولت قلمداد میشد و بالاخره خود و برادرانش در نظر معتمدالدوله یاغی و متمرّد جلوه گر میگردیدند و در واقع همینطور هم شده بود چون نزد والی حسینقلی خان را نیمه یاغی قلمداد نموده بودند از این نقطه نظر بود که حسینقلی خان تصمیم گرفت امامقلی خان و رضاقلی خان برادران خود را در محل بگذارد و شخصاً نزد معتمدالدوله که در آن موقع در حوالی شوشتر چادر زده بود برود شاید کدورتی را که در نتیجه مخالفت و کشمکش با کلبعلی خان در دل والی ایجاد شده از میان بردارد و چنانچه هم بتواند نظر والی را نسبت بکلبعلی خان که تصادفاً در آن موقع تا اندازه‌ای زمینه فراهم شده و راجع به عقب افتادگی مالیات بختیاری و تعللی که در پرداخت آن شده از کلبعلی خان رنجی پیدا کرده بود بکلی تغییر دهد.

با این افکار و سیاست مدبرانه دل بدریا زد و خود را بخطر انداخت گویند این مورد شعر معروف حنظله بادغیسی را نیز بخاطر آورده که میگوید:

مهرتری گر بکام شیر در است	شوخطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه	یا چو مردانت مرگ روبروی